

ادیان و حقوق اساسی انسان

اشاره

بی‌گمان گفت‌وگو با حضرت آیت‌الله یزدی درباره حقوق بشر اسلامی، با توجه به شخصیت علمی و عملی ایشان، مقدمه‌نیکویی برای طرح بحث تعامل حقوق بشر و دین است. تجربه عملی ایشان در دوران ریاست قوه قضائیه در کنار سابقه طولانی تدریس و تدریس فقهی، این فرصت را به پژوهشگر و پرسشگر در تعامل دین و حقوق بشر می‌دهد که بتواند نتایج صائب و کارایی را در پاسخ انتظار بکشد. این گفت‌وگو، گامی است اولیه با نگاه درجه دوم و روش شناختی که به بررسی اجمالی حقوق اولیه انسانی از منظر دین پرداخته است. بدیهی است با برداشتن گام‌های پسین، این راه پرثمر ادامه خواهد یافت.

* گفت‌وگوی دبیر کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران با آیت‌الله یزدی، نائب رئیس مجلس خبرگان

رهبری.

○ ضمن تشکر از فرصتی که برای این گفت‌وگوی علمی به ما اختصاص دادید، مستحضرید که ما به عنوان افرادی که در یک کشور با حاکمیت حقوقی قواعد اسلامی سخن می‌گوییم، بالطبع تفاوت‌هایی از حیث فهم و ادراک و نوع تلقی نسبت به کارکرد دین و قواعد و احکام دینی با نظام‌های حقوقی عرفی و سکولار داریم. با توجه به این واقعیت روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، لطفاً تلقی خود را از رسالت و کارکردهای ادیان عموماً و دین اسلام خصوصاً در عرصه فردی و اجتماعی عنوان بفرمایید تا مشخص شود که از حیث مبانی اولیه، دامنه‌ی انتظارات ما از دین چه حدی می‌تواند باشد و در میان نظریات مختلف مطرح در این خصوص، جناب‌عالی کدام‌یک را دقیق‌تر می‌بینید؟

● بسم‌الله الرحمن الرحیم سؤال بسیار حساس و جالبی است که در کشور ما و به خصوص زمان ما بیشتر باید روی آن بحث شود؛ به خصوص برای نسل جوان ما که امروز مورد هجوم تبلیغات گوناگونی هستند، خوب است به این گونه مسائل با دقت نگاه کنند تا موضوع به خوبی روشن شود.

من به‌طور اجمال، ابتدا توضیحاتی در مورد طبیعت بشری و نیاز به ادیان و نقش ادیان می‌دهم تا برسیم به خصوص دین مبین اسلام. انسان در بین تمام موجودات این عالم یک امتیاز مهم دارد که به نظر ما همین امتیاز، انسان را برتر از دیگر موجودات زنده می‌کند. به این معنا که موجودات این عالم، از جمادات تا نباتات و حیوانات و انسان، محکوم و تابع قوانین و قواعد و مقررات نظام آفرینش هستند. این قوانین ناگزیر روی آنها تأثیر دارد. یعنی نوامیس طبیعت یا به تعبیر دینی، جندالله یا جنودالله یا عوامل آفریننده روی این موجودات تأثیر مستقیم دارد و این موجودات نمی‌توانند از این نظام بگریزند. منظومه شمسی، کره زمین، و طبیعت‌هایی که روی زمین وجود دارد، همه محکوم تأثیر و تأثری هستند که بین خورشید و زمین وجود دارد. به عبارت دیگر، نور نقش خودش را دارد، تاریکی نقش خود را دارد، آب و هوا نقش خودش را دارد و همه موجودات مقهور این مقررات هستند؛ یعنی مجبورند این نظام را بپذیرند. کمی جلوتر می‌آییم راجع به موجوداتی که تا حدودی حیات در آنها وجود دارد، مثل گیاهان و حیوانات و انسان. خود حیات مسئله خاص و دقیقی است. البته ماهیت حیات حیوانات و گیاهان روشن است. خواصی که طبیعتاً در آنها وجود دارد، مثل مسئله جذب منابع، قطع مفاسد،

تولید نسل، علاقه به بقا و سعی در اینکه منقرض نشوند، مسئله حرکت رشد و تکاملی در اینها نیز وجود دارد. حرکت مکانی که در حیوانات وجود دارد، در گیاهان نیست و همین طور بسیاری عوامل دیگر.

مقصود این است که قوانینی در نظام طبیعت وجود دارد که بر همه عالم حاکم است و بر انسان هم حاکم است. انسان روی کره زمین به اراده خود نمی آید و به اراده خود نمی رود. مسائلی که در شکل گیری نطفه در رحم مادران رخ می دهد و علوم جنین شناسی، روشن کرده است که در اختیار هیچ کس نیست، حتی در اختیار پدر و مادر نیست، ولی علل و عوامل خاصی دارد که در نظام آفرینش قوانین خودش را طی می کند و می بینیم که برابر همین قوانین، انسان ها دوران تکامل جنینی خود را می گذرانند و به شکل طفل به این دنیا می آیند؛ سپس دوران کودکی نوجوانی و جوانی و پیری را می گذرانند و هیچ چیز در اختیار خودشان نیست. الان که ما اینجا نشستیم و با هم صحبت می کنیم، مسائلی که در بدن ما به ما کمک می کند - از جهاز خون، اعصاب، هاضمه و دیگر نیروهایی که این اجازه را به ما می دهد که با هم صحبت کنیم - همه وابستگی به مجموعه مقررات و نظام طبیعت دارند. اما در برخی اعمال که تعبیر به افعال اختیاریه می شود، آزادیم. بدین معنا که انسان می تواند آنها را انجام دهد، می تواند ترک کند. این توانایی انجام کار که به اراده یا اختیار نیز تعبیر می شود، یک واقعیت است که هر انسانی اگر به وجدان خود مراجعه کند، در می یابد که می تواند حرف بزند یا نزند، می تواند حرفش را قطع کند یا ادامه دهد، درست بگوید یا نگوید. این توانایی نکته خاصی است که به نظر ما مخصوص انسان است و تنها امتیازی است که انسان به خاطر او انسان شده است. یعنی در هر دوراهی و یا مسئله ای، می تواند از این طرف برود و یا از آن طرف برود. بالاخره یکی را انتخاب می کند و مطمئناً یکی از این دو راه به نفعش است. ممکن است راه سومی هم وجود داشته باشد، اما قدر مسلم همه این راه ها یکی نیست و طبعاً نهایت هر کدام غیر از آن است که آن دیگری به آن منتهی می شود و طبعاً آن نهایت ها و پایان راه ها نقش اساسی در حیات و زندگی انسان دارد. اینجا مسئله تشخیص، تفکر و تعقل یا اندیشه پیش می آید که انسان به دلیل اینکه این اختیار را دارد که برود یا نرود، نیاز به یک قدرت تشخیص هم دارد که کدام راه بهتر است یا مساوی است یا بالاخره دلیلی برای ترجیح یک طرف وجود دارد. چون ترجیح بلامرجح نشدنی است. بنابراین سؤال مطرح می شود

که چون انسان مختار است و توانایی انتخاب را دارد، قدرت تفکر و انتخاب و عقل و اندیشه به او داده شده یا چون قدرت تفکر و عقل و اندیشه دارد، این اختیار را به او داده اند؟ اگر نظام طبیعت را نگاه کنیم، یا نظام طبیعی این دو مسئله را نگاه کنیم، اگر انسان هم مانند سایر موجودات در همه کارهایش مجبور بود، به هیچ وجه نیاز به قدرت تشخیص نداشت و اجبار آراهی که نظام آفرینش مصلحت می‌دانست، همان طی می‌شد. همان طور که خورشید اجبارا عمل می‌کند، ماه اجبارا عمل می‌کند و گیاهان اجبارا عمل می‌کنند. ولی انسان چون اراده دارد و قدرت انتخاب، یکی از این دو طرف را برمی‌گزیند. این انتخاب یکی از دو طرف، نیاز به تشخیص دارد و به نظر ما چون انسان مختار است، نیاز به عقل دارد و عقل را به خاطر اختیار به او داده‌اند.

از اینجا وارد بحث می‌شویم که آیا قدرت اندیشه و عقل که به همه انسان‌ها داده‌اند و هر انسانی در حد خودش دارد و طبیعت انسان هم به طور کلی خالی از قدرت تشخیص نیست، چنانکه خالی از اراده نیست، آیا این قدرت تشخیص کافی است برای زندگی انسان و عقل کافی است برای اینکه بتواند مصالح را تأمین کند و بهترین نوع را انتخاب کند؟ در اینجا مسئله ادیان مطرح می‌شود. اگر انسان موجودی است میان تولد تا مرگ و مسئله دیگری مطرح نیست، می‌شود گفت که چراغ عقل برایش کافی است و راه‌ها را پیدا می‌کند و بعد هم می‌گذرد؛ چه خوب زندگی کرده باشد، چه بد زندگی کرده باشد؛ چه توانسته باشد بیشترین منفعت را برای خودش فراهم کند یا نکند؛ بالاخره پایان می‌برد و تمام می‌شود. ولی انسان بر خلاف سایر موجودات، از تولد تا مرگ نیست، از تولد تا بی‌نهایت است. چون انسان تنها این جسم و تن نیست و زائد بر جسم و تن، حقیقت دیگری هم دارد که خودش درک می‌کند که از آن به شخصیت انسانی تعبیر می‌شود و مبتنی بر همین شخصیت انسانی است که اگر دستش را قطع کنند، باز هم می‌گوید من، اگر پایش قطع شود، باز هم می‌گوید من، اگر سالم باشد یا مریض باشد، باز هم می‌گوید من. یعنی دگرگونی‌های جسمی مانع نمی‌شود از اینکه آن من اصلی و حقیقی اش عوض شود. یعنی من همان کسی هستم که ۳۰ سال پیش چنین کردم یا ۵۰ سال قبل چنین گفتم یا نوشتم. بدین ترتیب، انسان حقیقی غیر از جسم و تنی است که در عالم ماده پایان می‌یابد. درک این حقیقت سبب می‌شود که انسان با خود بیندیشد بالاخره این حقیقتی که من دارم، کمالات یا نواقص یا خواسته‌هایی دارد، که می‌شود او را رشد داد. اما آیا قدرت

تشخیص عقل و شناخت فردی کافی است برای اینکه حقیقت این انسان کامل شود؟ در اینجا انسان برابر این واقعیت قرار می‌گیرد که در تاریخ کسانی آمده‌اند و ادعا کرده‌اند که ما پیغمبریم و از طرف خدا و عمق هستی آمده‌ایم. از طرف آفریننده این نظام آمده‌ایم و پیام آوریم. یعنی مدعی هستند که ما از حقیقت حق پیام آورده‌ایم و به نوع انسان می‌گوییم که به این منیت و حقیقت و شخصیت یا روح و جان باید توجه بیشتری بکنید که آینده دیگری دارد. اگر از این راه بیایید، این کمال و ابدیت برای شما است و اگر نه، این بدبختی و گرفتاری و مشکلات برای شما وجود دارد. این واقعیت، حضور پیامبرانی مانند حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، عیسی مسیح و پیامبر اسلام (ص) است. آنان می‌گویند: ای انسان، این طور نیست که فقط جسم و تن تو وجود داشته باشد. یک روحی هم هست که سرنوشتی دارد و باید به سرنوشت او توجه داشته باشی. اگر توجه نکنی زیان می‌بینی. انسان از عقلش می‌پرسد که در برابر این پیام چکار باید بکند؟ آیا عیسی و موسی و نوح و دیگر پیامبران الهی که این همه در دنیا شناخته شده‌اند و آداب و رسوم و قواعد مشخصی برای زندگی مردم آورده‌اند، فقط قصه گفته‌اند و واقعیت ندارند؟ این شخصیت‌ها راه‌هایی که نشان داده‌اند، پسندیده و قابل قبول است. بنابراین مسئله ادیان در کنار عقل مطرح می‌شود. اسم عقل را می‌گذاریم چراغ راهنمای زندگی فردی. اسم انبیا را می‌گذاریم چراغ راهنمای وسیع‌تر و کلی‌تر که برای کل بشریت آمده‌اند و انسان‌ها را راهنمایی می‌کنند. در مرحله بعد این سؤال مطرح می‌شود که انبیا و پیامبران آمده‌اند که فقط بگویند ای انسان بعد از مرگ جسمی، روح چه خواهد شد، یا آمده‌اند نوع زندگی را هم راهنمایی کنند؟ ما راجع به هر پیامبری، وقتی معارف یا آثار او را می‌بینیم، اعم از صحف ابراهیم و صحف موسی و عیسی و یا همین تورات و انجیل، ملاحظه می‌کنیم که تنها زندگی آخرت مطرح نیست. تنها این نیست که بگویند وقتی فوت کردی، چه خواهد شد؛ بلکه در مورد زندگی روزمره هم گفته‌اند. در مکتب عیسی مسیح، نیکی به یکدیگر و مهر و عطوفت صفات برجسته‌ای است. توصیه‌هایی مانند پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک، مربوط به زندگی روزمره است، نه آخرت. اگر به سراغ آموزش‌های موسی کلیم هم بروید، می‌بینید که او هم می‌گوید اگر این طور زندگی کنید و این ارتباطات را با هم داشته باشید و یا از فلان کارها پرهیز کنید، سعادت مند می‌شوید. به اسلام که می‌رسیم، می‌بینیم، چیزهای دیگری، متناسب با رشد بشر هم طرح کرده است.



یک نکته‌ای را همین جا بگوییم و آن اینکه در آموزش‌های انبیای الهی چیزهایی وجود دارد که اگر به نظر ما انبیا هم نمی‌گفتند، انسان‌ها آنها را به‌طور طبیعی می‌یافتند و انبیا که آمدند آن را تصحیح کردند. مثلاً انسان‌ها از زمانی که زندگی خود را شروع کردند، کنار آب زندگی می‌کردند. چون آب مایهٔ حیاتشان بوده است. انبیا گفتند این کار درستی است. یا در دادوستدها و معاملات، انسان‌ها از روزهای اول زندگی معامله کرده‌اند. هر انسانی تلاش کرده و چیزی به دست آورده است، اما بعد دیده که خیلی به دردش نمی‌خورد، آن را با کسی دیگر مبادله کرده است. پس مبادله کردن از ابتدای زندگی بشری معمول بوده که اول اجناس را با هم معامله می‌کردند؛ بعد برای تسهیل قیمت‌گذاری و بعد پول را آوردند و آن بحث‌هایی که در علوم اقتصادی به آن توجه می‌شود. انبیا آمدند راجع به دادوستدها و معاملات مقرراتی گذاشتند که مال مردم را به زور نگیرید، ظلم نکنید، تجاوز نکنید و... اینها چیزهایی هستند که عقول انسانی می‌گویند، اما انبیا آنها را یا تأیید یا تصحیح کردند. در اصطلاح طلبگی و دینی ما گفته می‌شود احکام تأسیسی و احکام امضایی. احکام تأسیسی یعنی دستوراتی که پیغمبر آورده است و عقل مستقیم نمی‌تواند آن را بگوید؛ مثل بسیاری از عبادات. احکام امضایی یعنی احکامی که بسیاری از عقلا بر آن صحه می‌گذارند؛ مانند نکاح و طلاق. در واقع پیامبران نیامدند که فقط پس از مرگ را تشریح کنند، بلکه آمدند در کنار عقل و خرد انسانی، زندگی روزمره‌اش را هم تشریح و تکمیل کنند. جنگ و جدال نکن، ولی دفاع را داشته باش، ظلم را نپذیر، ولی ظلم هم نکن، نه در زندگی فردی و نه اجتماعی... اینها همان آموزه‌های انبیا است. بنابراین دین در کنار عقل، برای بهتر زندگی کردن نوع انسان است؛ چون نوع انسان اراده و اختیار و عقل و تشخیص دارد، ولی کافی نیست. پیغمبران، عقل و تشخیص بشری را تقویت کردند و خود عقل نیز انبیا را بررسی می‌کند و حرف‌هایشان را واری می‌نماید و آنهایی را که مورد تأیید قرار می‌گیرد، استفاده می‌کند و در تلاش است تا مرتباً فلسفه و منطق دستورات پیامبران را درک کند و زندگی انسانی را به کمک درک درست عقل و آموزه‌های انبیا روز به روز بهبود بخشد. به نظر می‌رسد زندگی بشر امروز (نه بشر جنگ طلب و سلطه طلب و جنگجو، بلکه بشری که واقعا در پی حقوق بشر است) تکاملش متأثر از انبیا بوده است؛ یعنی رشدی که پیدا کرده و توانسته در دل طبیعت برود و از آن استفاده کند و ابزارهایی بسازد، از انبیا آموخته است؛ به خصوص از اسلام. بنابراین ادیان بیشترین نقش را در تکامل انسان‌ها داشته‌اند.

○ در مورد انسان و هویت و جایگاه و حیثیت ذاتی او نظریه‌های گوناگونی طرح شده است، و مکاتب فکری متنوع، دیدگاه‌های خاصی ارائه کرده‌اند. این تنوع فکری به نحوی است که حتی در متون دینی مربوط به یک مکتب نیز افکار متفاوت و متکثری دیده می‌شود. مثلاً تصویری که از انسان در متون عرفانی اسلامی به دست می‌آید، با تصویری که از انسان در متون فلسفی یا فقهی و یا تفسیری به دست می‌آید، تفاوت‌هایی دارد. اگر چه براساس جهان بینی مشترک، فضای کلی هماهنگی را نیز می‌توان ترسیم کرد. به هر حال صرف نظر از این تنوع دیدگاه‌ها آنچه روشن است، این است که نوع نگرش به انسان در تعیین و تبیین حقوق و تکالیف وی تأثیر مستقیم دارد. جناب عالی چه تصویری از انسان بر مبنای نگرش اسلامی ارائه می‌دهید؟ انسانی که شما ترسیم می‌کنید، بالطبع برای رسیدن به کمال مطلوب (در مفهوم مورد اجماع تفکر اسلامی) دارای حقوق و آزادی‌هایی است که البته در قبال آنها تکالیف معینی نیز برعهده او قرار می‌گیرد. جناب عالی چه حقوق و آزادی‌هایی را برای آحاد بشر، بنیادین و اساسی می‌دانید که اگر آن حقوق و آزادی‌ها از بشر سلب شود یا به نحو نادرست محدود شود، هویت انسانی مخدوش می‌شود؟

● ادیان آسمانی، از ابتدا تا آخرین آنها (اسلام) یک سیر تکاملی را پیموده‌اند؛ یعنی مثلاً آموزه‌های اولین پیامبر از پیامبران بزرگ، مثل حضرت ابراهیم که از او به شیخ‌الانبیا تعبیر می‌شود، دستورات کمی بوده است که البته این دستورات نقش خودش را هم در زندگی دنیوی و اخروی انسان‌ها داشته و تأثیر خودش را بر جای گذاشته است، اگر چه ما مجموعه آنها را الان در دست نداریم، ولی این را می‌دانیم که دین بعدی وسیع‌تر از قبلی بوده است. به تعبیر دیگر، معارف یا آموزه‌های انبیای الهی خود در تکامل بوده و شاید این هم یکی از رازهای نظام آفرینش است که خداوند عالم، چون می‌خواستند انسان‌ها در مسیر تکامل باشند، به تناسب رشدشان دین لازم را برای آنها ارائه و کامل‌تر قرار داده‌اند. بدین ترتیب هر پیامبری که آمده است، ضمن پذیرش آموزه‌های پیامبر قبلی، آموزه‌های جدیدی را نیز اضافه کرده است. قرآن کریم مکرر به این مسئله اشاره می‌کند. به دلیل اینکه انسان در تکامل بوده، آموزه‌های پیامبران هم به تدریج تکامل داشته و آموزه‌های متکامل انبیا به تکامل انسان‌ها کمک کرده و رشد را فراهم ساخته است. بنابراین همیشه انسان مورد توجه پیغمبران بوده است و در حقیقت همیشه به انسان‌ها گفته‌اند که در جازدن و قانع شدن به زندگی گذشته، کار درستی نیست. باید تحرک داشت، کوشید، خورشید و ماه و زمین و آب و همه مخلوقات را شناخت و در آنها اندیشید و بالید. همه انبیا نسبت به

این حقایق توجه داشته‌اند. در اسلام که ما این نعمت بزرگ الهی را داریم، شاید بهترین دلیل یا صریح‌ترین مطلبی که انسان بتواند استدلال کند، همین آیه شریف است که می‌فرماید ولقد کرمانا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر...؛ یعنی ما فرزندان آدم را مکرم داشتیم و ارج نهادیم و کرامت دادیم. به تعبیر قرآن، فرقی نمی‌کند که این انسان‌های محترم، در دریا زندگی می‌کنند یا در خشکی یا در جنگل و کوهستان.

اولین انسانی که روی کره زمین آمده است، داستان خلقت بسیار شیرینی دارد که در قرآن کریم در ده‌ها آیه به آن اشاره شده است. از قرآن آموخته‌ایم که ما از یک پدر و مادر به وجود آمده‌ایم که اسمشان آدم و حوا است. انسان‌ها بنی آدم‌اند؛ یعنی فرزندان آدم و حوا و پخش شده‌اند روی کره زمین و همگی قابل احترام هستند. پس نباید کاری به رنگ، دین و به قیافه انسان‌ها داشت. هر کسی آدم‌زاده و مکرم است. اگر در جنگلی می‌روییم و حیوانی را می‌گیریم، نمی‌شود یک انسانی را نیز بگیریم و بگوییم این برده من است. در اسلام این دید وجود ندارد که انسانی بتواند برود انسانی را به عنوان برده بیاورد و بگوید چون من او را گرفتم، یا اسیرش کردم، مال من است. این امر در اسلام به دلیل اینکه بچه‌های آدم مکرمند، ممنوع و مردود است. کساری هم به دین و رنگ و دیگر خصوصیات ندارد. همین قدر که با این قیافه روی زمین حرکت می‌کند، قابل احترام است. این به دلیل احترام اولیه است. بعد اگر این شخص یا موجود که بنی آدم است، به دینی هم گرایش پیدا کرد، از امتیاز بیشتری برخوردار است. اگر به علمی هم تسلط پیدا کرد و با تمدن آشنا تر شد، کرامت بیشتری کسب می‌کند. بنابراین یک مهندس و یک کاسب معمولی، هر دو انسان هستند و از کرامت انسانی و لوازم ایجابی و سلبی آن برخوردارند؛ ولی مهندس به دلیل معلوماتی که دارد، کرامت بیشتری نیز دارد؛ چون کمک بیشتری می‌تواند به زندگی اجتماعی انسان‌ها کند. پس فرزند آدم، صرف‌نظر از علمش، دینش، رنگش، محل زندگی‌اش و امکاناتش، کرامت دارد. ما حتی معتقدیم که در جنگ هم اگر کسی اسیر شد، برده نیست. حتی در صدر اسلام به عنوان برده با او برخورد نمی‌شد. می‌گفتند او را ببر در خانه‌ات با هم زندگی کنی. حق زدنش را نداری، باید غذا به او بدهی، تعلیمش بدهی و بعد هم آزادش کنی تا مثل خودت زندگی کند.

بنابراین کرامت اولیه برای انسان بمآهو انسان قطعی است و این دید اسلام و ادیان است. من معتقدم این کرامت طبیعی و ذاتی، اختصاص به اسلام ندارد، بلکه همه ادیان

برای انسان‌ها کرامت قائل بودند؛ چون او را بنده خدا می‌دانستند. حتی خودشان را به عنوان بنده و آفریده خدا تلقی می‌کردند و با بقیه به عنوان بندگان خدا برخورد می‌کردند و با رأفت و رحمت با آنها رفتار می‌کردند. بنابراین انسان در دید انبیا یک موجود مکرم است که می‌تواند کرامتش را به خاطر یک سری مسائل اکتسابی ارتقا بخشد. حالا اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا این انسان بماهو انسان آیا یک حقوق ذاتی دارد؟ صرف نظر از دین و علم و تحصیلاتی که کرده است. ما می‌گوییم این موجود حق حیات دارد. حق تحصیل دارد، حق ازدواج دارد، حق کار دارد، یعنی چیزهایی که بماهو انسان حقیقتاً است. این انسان می‌خواهد زندگی کند و هیچ کس حق گرفتن زندگی‌اش را ندارد. نمی‌شود کسی را کشت مگر در موارد خاصی که او جرمی مرتکب شود. این حق ذاتی انسان است. بنابراین حقوق بشر، مورد تأیید دین است. چون انسان حق حیات دارد و نباید این زندگی را از او بگیریم. نوع زندگی‌اش هم در اختیار خودش است. نباید نوع زندگی را به او تحمیل کنیم. می‌شود راهنمایی کرد، ولی اجباری در کار نیست. بنی آدم، حق تعلم دارد و این یک حق ذاتی است.

حق ازدواج، حق ذاتی دیگر او است. طبیعت انسان این است که وقتی به جوانی رسید، نیازی را احساس می‌کند و این نیاز را خلقت به او داده است؛ به خاطر تکامل و بقای نسل. آنها که گمان می‌کنند اگر ازدواج نکنند، انسان کامل می‌شوند، در سخت‌ترین اشتباهات هستند؛ به خاطر اینکه راه طبیعت را بسته‌اند و اگر کسانی بخواهند این کار را بکنند، معنی‌اش این است که قطع حیات انسانی را در کره زمین انجام می‌دهند. ما در اینجا بحث عرفانی نداریم، بلکه بحث طبیعت انسان است. البته در صحنه عمل و اجرا در مورد هر یک از این حقوق تصادفات و برخوردهایی پیش می‌آید که اینجا یک سری حقوق و تکالیف دیگری مطرح می‌شود که معمولاً از حقوق علمی و عرفی گرفته شده‌اند، یا از اصول و حقوقی که انبیا آورده‌اند. رشته‌های مختلف دانش حقوق در این مرحله مطرح می‌شوند. بنابراین، آن حقوق اولیه‌ای که به مقتضای طبیعت و حیثیت ذاتی بشر مطرح است، حقوق بشر می‌باشد؛ یعنی حق حیات، کار، تحصیل، ازدواج. حقوق اساسی و اولیه ذاتی، یعنی آنچه به مقتضای ذات انسان پدید می‌آید، بدون اینکه علمش و فضلش در آن نقش داشته باشد، یا نژاد و آداب و رسوم محلی. سایر حقوق و تکالیفی که بعدها در زندگی اجتماعی انسان آمده و زندگی‌اش را بهتر کرده و هر روز ابعاد جدیدی از دانش حقوق را شامل می‌شود، مقوله دیگری است.

○ اگر موافق باشید قبل از طرح پرسش بعدی، تصویری از آنچه تاکنون از فرمایشات شما قابل استنباط است، ارائه کنم تا با توجه بیشتر، مخاطبین گفت و گوی حاضر نظریات مطروحه را پیگیری کنند. آن گونه که فرمودید ما برای درک ضرورت و جایگاه ادیان برای تکامل بشر کاملاً می توانیم با استدلال عقلی و منطقی به این مهم نائل آییم و ادیان توحیدی، هم رشد و توسعه دنیایی و هم رستگاری اخروی بشر را مد نظر داشته و دارند و کرامت ذاتی بشر را نیز مورد تأکید قرار داده اند، ولی ما برای اثبات کرامت ذاتی انسان ها و لوازم آن، علی رغم اعتقاد به اینکه اسلام کامل ترین ادیان است، لازم نیست به یک دین خاص رجوع کنیم، بلکه هم به لحاظ عقلی و هم به لحاظ محتوای ادیان و فرهنگ های مختلف، می توانیم این مهم را پذیرفته و بر آن تأکید ورزیم. اثر این رویکرد این خواهد بود که به برخی آفات از جمله اینکه خود را تافته جدا بافته بدانیم و در مطالعات علمی مربوط به حقوق بشر، فقط به منابع خود بسنده نماییم و دیگران را نفی و حقیقت این موضوع را برای آنان غیر قابل درک بدانیم، دچار نشویم یا در صدد تخطئه کاربرد مؤثر عقل بشری و تجربیات موفق حاصله برنماییم و در مطالعات مربوط به حقوق بشر دائماً سراغ منابع درون دینی و برون دینی توأمان برویم و مراقبت کنیم که در استنادات خود دچار افراط و تفریط نشویم که یا علم و تجربه بشر به کنار نهاده شود و یا آموزه های قطعی ادیان الهی و یا این دو در حالت دو مجموعه متضاد و یا بدون ارتباط با هم ترسیم گردد. آیا این برداشت ها درست است؟

● همان طور که می فرمایید در حقیقت تحصیل علم و اطلاع از آنچه در جهان هستی وجود دارد، درباره انسان و محیط زندگی انسانی، اختصاص ندارد به آموزه های دینی و به دریافت هایی که انسان در اثر تلاش و دنبال کردن و تعقیب کردن به دست آورده، بلکه همه اینها به کمک هم می آیند و یا حتی می خواهیم بگوییم که دین حمایت می کند از علوم انسانی و به انسان می گوید برو یاد بگیر؛ برو فکر کن؛ برو تحقیق کن. ده ها آیه در قرآن کریم هست که از انسان می خواهد فکر کند: افلا یتفکرون، افلا تعقلون... علم از اول پیدایش انسان تا دم مرگش وجود دارد. علم آموختن مکان ندارد، محدود به جغرافیا نیست. حتی توصیه دینی شده که از گفته های دیگران هم استفاده کنید. علم و عقل یکی از کتاب های مبسوط روایی ما است که در کنار هم قرار گرفته اند. بنابراین علم مسئله ای نیست که دین بخواهد با آن مخالفت کند، بلکه تأیید کرده است. اما معنای علم چیست؟ علم تنها مسائل انسانی نیست، مسئله روانی و روحی را نیز شامل می شود. امروز وقتی طبقه بندی می کنند، می گویند علوم انسانی و علوم طبیعی. علوم انسانی را عبارت می دانند

از آنچه دربارهٔ روح و معنا و اخلاق و وظایف معنوی بحث می‌کند و علوم مادی و تجربی، دربارهٔ شناخت موجودات عالم و طبیعت بحث می‌کنند. بنابراین، علوم اصولاً مقدس و محترم هستند؛ چه علم دینی باشد، چه علم انسانی. در برخی اصطلاحات دینی این تعبیر آمده است که «العلم علمان علم الابدان و علم الادیان». در منابع دینی نیز این تقسیم‌بندی آمده است. علم الابدان، یعنی چیزهایی که مربوط به ابدان است. در بسیاری از امور مادی ما دستوراتی از انبیای الهی داریم که در مجموع هر دو را با هم باید دید. علم و دین کمک هم هستند، نه دشمن هم. البته جاهایی هست که علم دیگر نمی‌تواند نظر بدهد. چرا نماز صبح دو رکعت است؟ اصل نماز خواندن یک امر مقدس است. اما رازش را علم نمی‌تواند تشخیص دهد، ولی دین این را می‌تواند بفهمد. علم می‌گوید قطعاً یک رازی دارد، ولی من نمی‌دانم. اگر دین گفته مشروب نخور، قطعاً یک رازی دارد، ممکن است رازش را الان نفهمم، ولی حتماً رازی دارد. یعنی علم تا اینجا هم پیش می‌آید که گاهی دخالت می‌کند و می‌گوید من چون مبدأ دین را درست می‌دانم، یعنی می‌گویم دین امر جعلی و ذهنی و بی‌پایه و بی‌مبنا نیست و از مبدأ علم کلی آمده است، رازی دارد، فلسفه و علتی دارد. اصولیون می‌گویند غیر ممکن است نهی یا امری بدون یک مصلحت و مفسده‌ای وجود داشته باشد. این را حتی علم تأیید می‌کند. ممکن است علم نتواند آن راز را به دست بیاورد، ولی این را که رازی دارد، می‌فهمد. بهترین مثال این است که وقتی انسان به پیش دکتر می‌رود و دارویی به انسان می‌دهد، انسان بدون تأمل از دارو استفاده می‌کند، در حالی که نقش دارو را در بدن خود نمی‌داند، ولی یقین دارد که این دارو نقش مؤثری در درمان آن بیماری دارد. دین و علم تقریباً چنین رابطه‌ای با هم دارند. بنابراین ادیان با علوم مرز محدودی ندارند که یک‌جایی دین بگوید علم را بگذار کنار؛ مگر رازی باشد. مثلاً موسیقی را به عنوان علم، اگر می‌خواهی یادگیری مقبول است، ولی توسعهٔ عامیانه و گسترده‌اش زیان‌آور است؛ یعنی از رشد دیگری که اهم است، انسان را باز می‌دارد. به عبارت دیگر آنجا که یک فن و یک علم است، به عنوان علم احترام دارد. بر همین مبنا است که همهٔ علوم حتی علم سحر که ممنوع و حرام است، در فقه می‌گویند به عنوان علم در جامعهٔ اسلامی باید افرادی آن را بدانند تا کسی واقعیات را با سحرش ابطال نکند، اما دنبال سحر رفتن و آموزش همگانی جایز نیست. بنابراین طبیعت علم یک مسئله است و شیوع و استفاده و محدودیت‌هایی که ادیان در مورد بعضی علوم آوردند،



بحث دیگری است. به عبارت دیگر، می‌خواهم عرض کنم که قداست دین مورد تأیید علم است و بهره‌برداری از علم و نوع بهره‌برداری، بحث دومی است.

الان شاید بهترین مثال انرژی اتمی باشد. شناخت این نیرو و انرژی عظیم که در دل طبیعت است، لازم است. ما باید بدانیم که اتم‌های این جسم با جسم دیگر چقدر فرق می‌کند؛ چه جسمی الکترون‌های بیشتر یا کمتر دارد، تا برسد به اورانیوم که در معدن طبیعت به وجود آمده است. وقتی علم رفت سراغ این مسائل، همه این تلاش‌ها مورد احترام است. اما اگر این دانش برای به‌هلاکت رساندن هزاران نفر - همانند مردم هیروشیما - به کار رود، همه می‌گویند غلط است. ولی اگر برای مسائل طبی و کشاورزی و آسان‌تر زندگی کردن و برق و... استفاده شود، کار خیلی خوبی است. به کارگیری علم یک مسئله است، اعتبار و ارزش علم مسئله دیگری است. بنابراین انسان‌ها باید به دنبال علم بروند و آن را برای رشد انسان به کار گیرند تا ابعاد مختلف حقوق انسانی رعایت شود و استعدادهای بشر در همه ابعاد شکوفا گردد و بدین طریق بشر بتواند در مسیر فطرت خود گام بردارد.

○ همان‌گونه که مستحضرید در تفکر کشورهای مغرب‌زمین، عمدتاً نگاه به حقوق بشر بر مبنای فردگرایی (individualism) سامان یافته است؛ اگرچه حقوق با مبنای اجتماعی و یا با مبنای همبستگی آحاد بشر نیز در سیر تحولات حقوقی منطقه مزبور جای خود را باز کرده و قواعد و اهمیت خاص خود را دارند. آیا در تفکر اسلامی از حیث اهمیت حقوق فردی و اجتماعی، اولویت به مورد خاصی داده می‌شود یا چنین نیست؟ منطق تفکر اسلامی را در این خصوص بر چه مبنایی استوار می‌دانید؟

● دید فردگرایی، مخصوصاً شکل افراطی آن در حقیقت یک اشتباه یا خیانت به حقوق است. چون همان نیازی که می‌گویند به تحصیل، کار و ازدواج پرداز، همان نیاز هم می‌گویند که به دیگران و زندگی اجتماعی پرداز. متأسفانه برخی از فردگرایان افراطی می‌گویند ما اصلاً کاری به این چیزها نداریم. هر کسی حقوق خود را دارد و تا می‌تواند از این طبیعت باید بهره‌برد و هیچ‌کس نمی‌تواند او را محدود کند. از این آقایان باید پرسید صبح که از خواب بیدار شدید، اولین کاری که می‌کنید با یک ظرف آب دست و صورت خود را می‌شوئید. این آب از کجا آمده است؟ این آب را چه کسی تهیه کرده و چه کسی به

خانه شما آورده است؟ لوله آب را باز می کنید، آب به دستتان می رسد. این آب به تنهایی به دستتان رسیده یا اجتماع آن را فراهم کرده؟ می خواهید صبحانه بخورید، نانی که در اختیارتان می گذارند، پنیری که می آورند سر سفره... همه اینها را اجتماع فراهم کرده است. چه کسی گندمش را کشت کرده، چه کسی پخته و... پس نمی توانید بگویید من تنها هستم و هر چه خواستم باید انجام دهم. حتی اگر هیچ دینی هم نداشته باشید، هیچ علمی هم نداشته باشید و به هر نژادی تعلق داشته باشید، نمی توانید فردگرایی را محور بدانید. اصلاً تنهایی و فقط بر طبل خود کوبیدن، خود فرد را نیز به وحشت می اندازد.

بنابراین انسان همان طور که حق حیات دارد، حق زندگی اجتماعی هم دارد. اگر کسانی گفتند طبیعتش مدنی است، یعنی طبیعتش می گوید اجتماعی باید باشد و این یک امر درونی و ذاتی و طبیعی است. البته زندگی اجتماعی، همراه تراحم و محدودیت است. این نان و پنیر و آب، تا وقتی یک نفر هستیم، یک حسابی دارد، دو نفر که شدیم، حساب دیگری دارد، چند نفر که شدیم حساب دیگر. اینجا حقوق انسانی با لحاظ ضرورت های اجتماعی مطرح می شود. بنابراین وقتی دو نفر باشند و یک سیب و باید با هم زندگی کنند، طبیعتاً این سیب نصف می شود. یا اگر دو سیب باشد، برای هر کدامشان یکی است. زندگی اجتماعی می گوید هر دو باید از سیب بهره ببریم و اگر هر کس فقط خود را ببیند، هر دو آسیب می بینند. این بحث را اگر کمی توسعه بدهیم می بینیم که حقوق ذاتی و اولیه نمی تواند، فردگرایی را تأیید کند و ناچار باید گرایش به اجتماع و یا به عبارت دیگر زندگی اجتماعی را نیز در نظر بگیرد و مقتضیات اجتماعی بودن نیز در زمره حقوق اولیه بشر مدنظر قرار گیرد. حالا این را در زندگی پیشرفته امروزی که پیش رو داریم، اگر بنا باشد در قالب مثال عینی تر سازیم، می شود اشاره کرد به چراغ راهنما. بنابراین اگرچه فرد بما هو فرد صاحب کرامت ذاتی و حقوق ذاتی انسانی است و هر کس نیز به نوبه خود پاسخگوی عملکرد خود می باشد، ولی حقوق فردی با لحاظ اقتضات اجتماعی و حقوق دیگر افراد معنا پیدا می کند و رویکرد درست این است که حقوق فردی و اجتماعی با هم و به قاعده مورد حمایت قرار گیرند.

○ جناب عالی قطعاً به خاطر دارید که در سطح جهانی تا چند سال قبل فضای حاکم به نحوی بود که یک بلوک سیاسی اجتماعی بیشتر به حقوق سیاسی و مدنی، و بلوکی دیگر به حقوق اقتصادی



اولویت می‌داد. با فروپاشی شوروی سابق و فضای جدید بین‌المللی، وضعیت تغییر یافت و اسناد بین‌المللی که طی سال‌های قبل نیز تصویب شده بود و تاکید داشت که به همه عرصه‌های حقوق انسانی باید اولویت داد، برجستگی یافتند، یا اسناد جدیدی تصویب شدند. البته همچنان در کشورهای مغرب زمین، مخصوصاً در سیاست خارجی آنها، توجه بیشتری به حقوق سیاسی و مدنی را می‌توان ملاحظه کرد. آیا در تفکر اسلامی چنین اولویت‌بندی‌هایی - همانند آنچه در سطح جهانی تجربه شده - وجود دارد یا خیر؟ منطقی تفکر اسلامی بر چه دلایلی مبتنی می‌باشد؟

● نظر به اینکه در منابع اسلامی، تکامل بشر و رسیدن به بالاترین مقام‌های معرفتی مدنظر قرار دارد، طبیعتاً همه عرصه‌های حقوق انسانی را باید مورد توجه قرار داد. به تعبیر امروزی‌ها اقدامات برای توسعه و پیشرفت جامعه باید همه‌جانبه باشد و پایدار. به تعبیر دیگر، هم باید به عدالت اجتماعی و امکان برابر همه شهروندان از حداقل‌های زندگی شرافتمندانه پرداخت و هم در عرصه حقوق مدنی و سیاسی و آزادی‌ها اهتمام لازم را به کار گرفت. همین منطقی‌ظاهرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز منعکس شده است.

○ ما در قانون اساسی خودمان که متن آن را علما و متفکرین دینی و صاحب‌نظران تهیه کرده‌اند و خود حضرت‌عالی نیز در آن مشارکت داشته‌اید و به نظر موافق حضرت امام و سپس رفراندوم ملت هم رسیده است، بسیاری از عناوین حقوق انسانی را می‌بینیم و فصل مشخصی در مورد حقوق ملت نیز داریم. این عناوین حق‌ها در خیلی از موارد مشترک با همان عناوینی است که در اسناد شناخته شده جهانی وجود دارد. یک، جاهایی قانونگذار اساسی ما به آخر حق قید زده است. مثلاً در اصل ۲۴ قانون اساسی گفته آزادی بیان در نشریات دارید، ولی به شرط اینکه مخل مبانی اسلام و حقوق عمومی نباشد. یا در مورد برخی عناوین حقوق دیگر گفته که تفسیر این امر را قانون عادی مشخص خواهد کرد با لحاظ ضوابط اسلامی، مثلاً در مورد جرم سیاسی در اصل ۱۶۸. در اعلامیه اسلامی حقوق بشر که کشورهای اسلامی در سال ۱۳۶۹ تصویب کرده‌اند و در تهیه متن اولیه آن متفکرین اسلامی ایران نیز خیلی نقش داشته‌اند، آنجا هم عناوین حقوقی مختلف وقتی ذکر شده، تقریباً به لحاظ اسلوب و شکل چیز عجیبی نیست، همان مدل جهانی است که حق‌ها احصا شده و به ترتیب مشابه اسناد جهانی ذکر گردیده. البته چیزهایی مازاد بر ضوابط جهانی هم در آن آمده است، مثل حرمت جسد و یا اینکه حتی در زمان جنگ حقوق انسانی را نقض نباید کرد و امثالهم. ولی در این سند هم قید شریعت در اصول و مواد مختلف آمده؛ بدین نحو که می‌گوید این حق وجود دارد با رعایت موازین شریعت و آخر سند هم یک ماده‌ای

دارد که بیان می‌دارد تفسیر کل این متن در پرتو موازین شریعت خواهد بود. با این توضیحات، حال اگر بنا باشد برای آینده طرحی را پیش روی محققان و پژوهشگران بگذاریم و این فرض را در نظر بگیریم که به لحاظ کاربردی و عملی در کشورمان در این زمینه کم کار شده و هنوز برای بسیاری از حقوقدانان و کسانی که به قول امروزی‌ها در عرصه جهانی فعال حقوق بشر شناخته می‌شوند، این ابهام وجود دارد که جزئیات قیدهای وارده بر حقوق در اسناد یاد شده چیست تا بتوانند با این جزئیات در عرصه عمل و اجراء، اگر مسئولین رعایت نکردند، به آنها بگویند: چرا رعایت نمی‌کنید و پشت عناوین کلی عملکرد خودتان را پنهان می‌کنید؟

جناب عالی چه پیشنهادی ارائه می‌فرمایید؟ ممکن است حضرت عالی این فرض را قابل بحث بدانید که کار نظری در این زمینه کم انجام شده، ولی اگر این فرض را بپذیریم البته علل مختلف این عقب ماندن تا حدودی قابل درک است. علی‌الخصوص اینکه یک دهه در این کشور جنگ بوده و بعد از آن هم اکثر منابع کشور درگیر ساختن کشور شده است و پس از آن نیز هنوز مجال موسعی فراهم نیامده که کار تحقیقاتی و علمی موفقی با زبان امروزی و قابل فهم در عرصه جهانی عرضه شود. حال صرف نظر از اینکه جناب عالی چه ارزیابی از کارهای انجام شده دارید، لطفاً پیشنهادات خود را، هم برای محققان دانشگاهی و هم محققین حوزوی، اعم از آتانی که به طور خاص روی فلسفه کار می‌کنند یا فقه یا عرفان یا کلام ارائه فرمایید که در آینده اگر یک فردی از جامعه‌ای سکولار آمد ایران و گفت فلانی! شما که در حوزه آزادی بیان کار می‌کنید یا حقوق زنان یا حقوق کودک و امثالهم، لطفاً برای من قیود و خط قرمزهای جزئی را که براساس میبانی دینی به آن رسیده‌اید، دقیق مشخص کنید و خود محتوای آن حق را هم برای من روشن سازید، یا اینکه چند منبع مکتوب را معرفی کنید تا از آنها استفاده شود، امکان کمک مؤثر وجود داشته باشد.

واقعیت این است که در حال حاضر، خیلی‌ها در سطح جهانی وقتی سؤال می‌کنند که چند منبع علمی حقوقی را در این زمینه، معرفی کنید، با مشکل مواجه می‌شویم؛ چرا که عمدتاً چند تا اثر به زبان فارسی هست که طرف مقابل همان مقدمه‌اش را می‌خواند احساس می‌کند نویسنده کلاً خطش را جدا کرده از خط فکری که در محافل حقوقی جهانی و دیگر فرهنگ‌ها مطرح است و مدعی شده که به طور بنیادی آن چیزی که ما از حقوق بشر می‌دانیم، با مطالب شما فرق می‌کند. حتی در این آثار تعریف کرامت انسانی هم جور دیگری شده، مثلاً منوط شده به تعریف انسان از این زاویه که خلیفه‌الله است و این موجود به شرط اینکه احکامی را به عنوان خلیفه‌الله رعایت کند، صاحب این کرامت است و اگر نکرد صاحب این کرامت نیست.

● من فکر نمی‌کنم هیچ فقیهی بتواند بگوید که شما یک انسان کافری که زندگی خودش

را می کند، حق دارید او را بزنی یا بکشید! هیچ فقیهی این را نمی گوید.

○ شاید عنایت به ابعاد عملی نظر خود ندارند، ولی ثمره دیدگاهشان این می شود. حتی اخیراً از سوی برخی مطرح شد که تعریف کرامت انسانی چیزی غیر از آن کرامت ذاتی بشر بما هو بشر است. به هر حال شما برای کمک علمی به رفع برخی ابهامات موجود، چه پیشنهادی ارائه می نمایید تا به عنوان چارچوبه ای برای طرح های پژوهشی آینده مطرح شود و متفکرین و صاحب نظران در تلاش های آینده، پیشنهاد مزبور را مورد توجه قرار دهند؟

● در قانون اساسی ایران یا اسناد مشابه، نسبت به حقوق ملت یا حقوق انسانی و تساوی انسان ها در برابر قوانین یا بسیاری حقوق و یکسانی افراد حتی با داشتن مقامات عالییه تصریح شده است؛ اما اینکه در بعضی جاها قید وارد گردیده، از جمله اینکه جزئیات را قانون عادی مشخص می کند و یا با رعایت اصل ۴ باید عمل شود یا محوریت اصل ۴ در قانون اساسی حاکم بر همه اصول دیگر قانون اساسی خواهد بود، برمی گردد به یک مسئله طبیعی و آن این است که انسان در زندگی اجتماعی اش در تکامل است و همیشه شرایط زندگی اش فرق می کند. همین الان هم که من و شما اینجا نشستیم، اگر برگردیم به ۶۰ سال قبل، زندگی اجتماعی پدر و مادرمان را می بینیم که هم مسلمان بودند هم زندگی می کردند، اما شرایط زندگی آنها با شرایط زندگی امروز ۱۸۰ درجه با هم تفاوت کرده. مثلاً در گذشته خانه ها هرچه در کوچه های تنگ تر و پریچ و خم تر بود محترم تر و گران تر بود؛ چون در جنگ هایی که رخ می داد، امنیتش بیشتر بود. ولی امروز دیگر آن مسئله معنا ندارد. در گذشته چون هواپیما وجود نداشت، از بالا کسی نمی توانست بیاید. آن روز شهرها را با دیوارهای بلند و قلعه حفظ می کردند، امروز دیوار قلعه مسخره است و حتی همان دیوار را می گویند باید خراب کنید و حداقل از زمین زیر آن استفاده کنید. لباسشان، خوراکشان، وسیله رفت و آمدشان و وسایل سوختشان هم تفاوت کرده است. گاهی وقتی مقایسه می کنیم، می بینیم ۱۰۰ درصد عوض شده است. ولی همه مسلمان بوده اند و مقدسات اسلامی را قبول داشته اند، نماز می خوانده اند و روزه می گرفته اند و حج می رفته اند. امروزه هم همین طور است، ولی با این تفاوت که امروزه برای مراسم حج با هواپیما می روند و اقامت ۳۰ روز طول می کشد، ولی آن موقع ۲ سال طول می کشید. او هم حاجی بود، این فرد امروزی هم هست. او هم همین

اعمال را در مکه انجام می‌داده، این هم همین‌طور. بنابراین، این اصول که زندگی انسان‌ها در همه ابعادش در روند تکامل قرار دارد، دائما تغییر می‌کند. حالا که تغییر کرد، قدرت کارش، تفکرش، وسایلیش، امکاناتش تغییر کرد، آیا اسلام یا ادیان باید هم‌رنگ زمان شوند یا زمان هم‌رنگ دین شود. کسانی تصور می‌کنند که معنای تکامل در زندگی و متدین بودن این است، و حتی به غلط تفسیر می‌کنند که شناخت مکان و زمان از جمله وسایل و امکانات مجتهدین بوده و از جمله اصولی است که باید به آن توجه داشته باشند و معنای آن این است که همراه زمان بیایند و هم‌رنگ زمان شوند. ولی محققین و علمای دینی ما و عقل دینی ما می‌گوید دین یک اصول ثابتی دارد. رازهای ثابتی دارد که غیر قابل تغییر است. آیا در علوم ریاضی اصول ثابت، ندارید؟ در علوم طبیعی، در فیزیک اصول ثابت ندارید؟ در شیمی، در اصول فضایی علوم ثابت ندارید؟ قطعاً اصول ثابتی دارید که در علوم، پایه‌های اصلی است و غیر قابل تغییر است و همیشه معادلات و محاسبات و اختراعات روی پایه‌های اصلی ثابت، قدم جدیدی بر می‌دارد و یک برداشت جدید پیدا می‌کند. در زندگی انسانی هم همین‌طور است و در اسلام هم همین‌طور است. اسلام اصول ثابتی دارد، غیر قابل تغییر. حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة. وقتی گفته‌اند نماز بر شما واجب است، این فریضه همیشه هست، برای هر مسلمانی و در هر حالی. کسی که در هواپیما زندگی می‌کند، یا کسی که در خانه‌اش زندگی می‌کند، هر دو باید نماز بخوانند، ولی هر یک قواعد جزئی خاص خود را دارد.

پس یک سری احکام ثابت غیر قابل تغییر داریم که اصول مسلمانه است. برخی حتی اصول همه ادیان است؛ یعنی در همه ادیان بوده است، از زمان ابراهیم تا الان. مثلا چند حکم در همه ادیان وجود داشته، همانند نماز، روزه، حج، خمس. منتهی شکلش تکامل یافته است. از سوی دیگر یک سری تغییراتی هم داریم که باید مورد توجه قرار گیرد و به دلیل همین تغییر و تحولاتی که طبیعتاً در زندگی بشر وجود دارد، باید به تناسب این تغییرات قوانینی به وجود بیاید. مسئله قانونگذاری مربوط به همین عرصه می‌شود. شما متناسب با زندگی تکامل یافته امروزی، قوانینی را می‌توانید وضع کنید، بی‌آنکه به اصول ثابت لطمه وارد شود، اگر تا دیروز با چهارپایان به حج می‌رفتید، یک نوع دستوراتی بود، امروز با هواپیما می‌روید. ولی در هر دو احرامش باید از فلان نقطه باشد و کیفیت احرام باید فلان گونه باشد. آن اصل ثابت و این اصول متغیر است. پس قانونگذاری و تقلید کردن

کلیات و یک‌سری قوانین متنوع، مربوط به بخش تکامل یافته یا تنوع‌دار زندگی است. آنجاها که تغییر و تنوع پیش می‌آید، به تناسب آن زمان یا آن مکان باید قوانینی جعل شود و قانونگذاری شود. قوهٔ تقنین یا قانونگذاری در حاکمیت، یکی از مسلمات مورد قبول اسلام است و در حقیقت از شئون حاکم است که خود پیامبر اسلام به تناسب زمان و مکان دستورات حاکمیتی می‌دادند و ائمه هم در زمان و مکان خاص، نظرات خاصی داشتند. بنابراین اگر ما می‌بینیم که در قانون اساسی ما می‌گویید این مسئله از حقوق هست به شرط اینکه مخالف مفاد اصل ۴ نباشد، یعنی اینکه مثلاً انسان در بیان نظر و نشر آثار آزاد است و محتوا و ابعاد این حق متناسب با تحولات زمانه و پیشرفت وسائل توسعه می‌یابد و جزو حقوق طبیعی انسان است، ولی نباید اصول ثابت دینی را نقض کند. این قید در حقیقت حفاظت از آزادی بیان است و به اقتضای تکاملش از آزادی بیان حمایت می‌کند. فرض کنید در سایر کارها مثلاً در مشاغل آزادید، ولی شما در یک شغلی می‌خواهید سمی را در غذایی بریزید، چون با یک حزبی یا فردی مخالفید. اینجا خط قرمز جلو شما را می‌گیرد و می‌گوید این حق را ندارید. شما می‌گویید من در زندگی آزادم، ولی باید توجه کرد در حدی آزادی که آزادی دیگران را نگیرید، حق حیات دارید، در حدی که حیات دیگران را نگیرید، حق تحصیل دارید، در حالی که مانع تحصیل دیگران نشوید و... بنابراین، این قبیل حدود و محدودیت‌ها منافاتی با اصل بهره‌برداری از حقوق اولیه ندارد. پس اگر جاهایی قیودی ذکر شده، به خاطر حفظ آن اصول است، به دلیل تنوع و تکامل و تغییراتی است که در نحوه بهره‌برداری از حقوق به وجود می‌آید. به همین جهت قوانین، داریم در حال تغییر است. ما نمی‌توانیم قوانین عرفی ثابتی برای همیشه داشته باشیم. در این امور فرعی و مسئله اجتماع هم همین حالت را دارد. اما در ضروریات اجتهاد وجود ندارد و احکام اولیه خدا قابل تغییر نیست. بنابراین در قوانین اساسی یا حقوق بشر کلی که تنظیم شده، بنای کلیات اولیه بر اساس حقوق ذاتی بشر است، ولی قلمرو مفهومی و اجرایی آن، به تناسب تغییر زمان و مکان، تغییر می‌کند.

حضرت امام (ره) جملهٔ معروفی دارند که اگر مجتهدی نتواند زمان و مکان را تشخیص بدهد، این مجتهد بویی از اجتهاد نبرده است. مرحوم آیت‌الله بروجردی نیز از جمله امتیازاتش این بود که بر این اصل خیلی تکیه می‌کردند و می‌فرمودند: مجتهد باید بداند هر حدیثی کی صادر شده است. به قول ایشان غیر از سند و دلالت، زمان ورود و

مکان ورود را هم باید شناخت. باید دانست که دیگران چه می‌گفتند که معصوم این را گفته است. مرحوم آیت‌الله بروجردی خیلی روی این نکته تکیه می‌کردند.

○ اگر موافق باشیید در پایان این گفت‌وگو، برخی از توصیه‌هایی را که ضمن توضیحات جناب‌عالی به تصریح یا اشاره مورد تاکید قرار گرفت، یادآور شوم. ظاهراً جناب‌عالی تعامل دائمی بین معرفت دینی یا علوم دینی را با دیگر علوم و معارف انسانی و یا علوم طبیعی امری ضروری می‌دانید که نه تنها به باروری علم و معرفت می‌انجامد، بلکه توصیه‌ی ادیان نیز هست. بر این اساس اگر قرار باشد از فرمایشات شما طرحی پیشنهادی برای تحقیقات آتی در زمینه حقوق بشر ارائه کنیم، طرحی باید باشد که ضمن آن مطالعات درون‌دینی و برون‌دینی و عقل و نقل توأمان باید انجام شود، نه اینکه حقوق بشر یک مقوله‌ی جدا محسوب شود و دین جدا و هر یک را بی‌نیاز از دیگری بدانیم.

نکته دیگر اینکه درک تحولات زمان و مکان و اینکه هر حکمی در چه شرایطی و چه وضعیتی صادر شده هم در تشخیص ابعاد حقوقی یکایک حق‌های انسانی مؤثر است و هم در تشخیص اینکه چه انطباقی با احکام ثابت دینی پیدا می‌کند. به تعبیر دیگر، اینکه امروزه در علوم تفسیر و زبان‌شناسی تاکید می‌کنند که متن (Tex) را باید به لحاظ زمینه‌ای که در آن وجود داشته (context) مورد بررسی و فهم قرار داد، ظاهراً با الزاماتی که جناب‌عالی از حیث روش‌شناسی تقید به آن را ضروری دانستید، مورد تایید و توصیه جناب‌عالی نیز قرار دارد و شایسته است در تحقیقات مربوط مورد توجه قرار گیرد. نکته آخر اینکه کرامت ذاتی انسانی و حقوق ذاتی ناشی از آن، به مفهومی که جناب‌عالی از منابع اسلامی تشریح نمودید، می‌تواند پایه مناسبی برای ده‌ها پژوهش و بررسی محققان قرار گیرد. از این حیث که آیا فهم‌ها در عرصه‌های مختلف حقوق انسانی به کیفیتی هست که آن هسته اصلی و ذاتی را حفاظت کند یا اینکه در عرصه‌های مختلف حقوق انسانی مطالبی را تجویز کرده‌ایم که نافی آن هسته اصلی و ذاتی یا مخدوش‌کننده آن می‌باشد.

● مسئله کلیدی در حوزه قاعده‌سازی مربوط به حقوق بشر مبتنی بر دین، این است که اصول ثابت را باید جدا کرد، اصول متغیر را شناخت و به تناسب زمان و مکان با آنها برخورد کرد.